



گذار به نظام بین‌الملل پساآمریکایی و تحول در روابط راهبردی آمریکا با متحدان خاورمیانه‌ای (مطالعه موردی ترکیه)

ولی گل محمدی *

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۹

چکیده

به موازات تحول در محیط بین‌المللی، ژئوپلیتیک خاورمیانه نیز در حال گذار از یک نظم آمریکایی پساجنگ سرد به یک بی‌نظمی پساآمریکایی است. وضعیتی که قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را به نقش‌آفرینی فعال در سیاست در حال تغییر منطقه ترغیب کرده است. در این فاصله، ظهور یک نظم چندقطبی در سطح جهانی، روسیه و تا حدودی چین را وارد بازی بزرگ خاورمیانه کرده است که بیش از پیش وضعیت منطقه را پیچیده‌تر کرده و همه این‌ها به این معنی است که معادلات خاورمیانه دیگر بر اساس یک‌جانبه‌گرایی آمریکا تعیین و تکلیف نمی‌شود. تحولات بعد از انقلاب‌های عربی نشان می‌دهد که عصر آمریکایی در خاورمیانه به پایان رسیده است و دولت‌های منطقه با افول نفوذ منطقه‌ای آمریکا، دیگر به آن به‌عنوان تأمین‌کننده نظم و امنیت نگاه نمی‌کنند. در چنین وضعیتی هر یک از قدرت‌های منطقه‌ای با بازتعریف نقش و جایگاه راهبردی خود در خاورمیانه، که زمانی بر اساس الگوی دوستی و دشمنی با واشنگتن تنظیم می‌شد، به دنبال شکل‌دهی به نظم ژئوپلیتیکی منطقه بر اساس منافع و ابتکارات راهبردی خودشان هستند. مهم‌ترین خروجی چنین وضعیتی تحول در روابط آمریکا با متحدان راهبردی خود در خاورمیانه است که اولویت‌ها و منافع خود را دیگر بر اساس ترجیحات راهبردی ایالات متحده تنظیم نمی‌کنند. این مقاله تلاش می‌کند تا ارتباط معناداری میان تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل و تحول در روابط راهبردی آمریکا و ترکیه ایجاد کند. مقاله این ایده اصلی را به آزمون گذاشته که افول هژمونی آمریکا در محیط پیرامونی ترکیه، موجب تغییر در نقش منطقه‌ای ترکیه شده و باعث گردیده تا ترکیه پیگیر راهبردهای مستقل از متحدان غربی برای بازتعریف جایگاه خود به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای نظم‌ساز، به‌نحوی که پیشران‌های گذار به نظم پساآمریکایی در خاورمیانه را تقویت می‌کند، باشد.

کلیدواژه‌ها: آمریکا؛ ترکیه؛ ژئوپلیتیک خاورمیانه؛ نظام بین‌الملل؛ اتحاد فرآتلاتنتیکی.

مقدمه

مفروضه‌های نظری واقع‌گرایی ساختاری چنین فهمی را پیش روی ما می‌گذارد که با تغییر نظم بین‌المللی از تک‌قطبی به چندقطبی، قابلیت‌های مانور سیاسی و استقلال عمل راهبردی دولت‌ها به‌ویژه قدرت‌های منطقه‌ای و میانه افزایش پیدا می‌کند (مرشایمر، ۲۰۱۹: ۱۷). اساساً دوران گذار برای واحدهای سیاسی فرصت‌های بیشتری در سیاست خارجی‌شان فراهم می‌سازد. در چنین بافتی، افول هژمونی ایالات متحده و سلطه مادی و معنوی غرب و همچنین جابه‌جایی قدرت و ثروت جهانی از یورو آتلانتیک به آسیا پاسیفیک، مانور و استقلال عمل سیاست خارجی قدرت‌های منطقه‌ای را گسترده‌تر کرده است. در چنین بافتی، افول هژمونی ایالات متحده منجر به تغییر ساختار اجتماعی و ژئوپلیتیکی خاورمیانه و در نتیجه تغییر در برداشت از نقش ملی و موقعیت منطقه‌ای قدرت‌های خاورمیانه‌ای شده است. در این میان، یکی از کلیدی‌ترین روندهای شرایط نوظهور خاورمیانه، تحول در روابط راهبردی آمریکا با متحدان سنتی است که به‌نحوی رویکرد مستقل‌تری در منطقه‌گرایی فعال خود دنبال می‌کنند و حتی با به چالش کشیدن منافع و نظم آمریکایی، گزینه‌های ائتلاف‌سازی بدیلی در سیاست خارجی تعریف کرده‌اند.

تحول در محیط راهبردی خاورمیانه بعد از انقلاب‌های عربی (۲۰۱۱) منجر به تغییر در منطق اتحادها و ناپایداری ائتلاف‌های منطقه‌ای شده است. هرچند دینامیزم‌های ناظر بر بازتوزیع قدرت منطقه‌ای در محیط آنارشیک و نفوذپذیر خاورمیانه، هنوز نقش کلیدی در شکل‌دهی به منطق اتحادهای منطقه‌ای بازی می‌کنند، اما چند تحول عمده وجود دارد که لزوم بازنگری در رویکردهای سنتی به اتحادها در خاورمیانه را ضروری می‌سازد. نخست، برخلاف اتحادهای سنتی که بر اساس معاهدات امنیتی و دفاعی میان متحدان مشخص می‌شد، سیاست در حال تغییر منطقه‌ای بیشتر ناظر بر الگوی‌های غیررسمی و سیال از ائتلاف‌سازی است. دوم، بازیگران غیردولتی مانند حزب‌الله، نیروهای کرد، جریان‌های تکفیری، و گروه‌های شبه‌نظامی با به چالش کشیدن کارکرد سنتی دولت‌ها، امنیت و حتی اتحادها، نقش مهمی در سیاست منطقه‌ای بازی می‌کنند. سوم، تغییر در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و تضعیف توانمندی‌های راهبردی این کشور در تعیین قواعد بازی در منطقه موجب گشایش فضای کنشگری قدرت‌های منطقه‌ای برای شکل‌دهی به نظم خاورمیانه پساآمریکایی شده است (رایان، ۲۰۱۹: ۷-۹). در نهایت، تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل، خاورمیانه را وارد متن جدیدی از رقابت میان قدرت‌های بزرگ کرده که در آن افول نسبی هژمونی آمریکا، فضای کنشگری قدرت‌های شرقی

از جمله روسیه و چین را فراهم نموده و ایشان هر کدام بر اساس منافع راهبردی خود به توسعه روابط با دولت‌های منطقه‌ای اقدام می‌کنند.

در یک نگاه کلان، ارتباط معناداری میان تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل و دینامیزم‌های اتحادها در ژئوپلیتیک متغیر خاورمیانه وجود دارد. بعد از جنگ سرد، شرایط ساختار نظام تک‌قطبی و قدرت بلامنازع آمریکا به رفتار اتحادسازی متحدان و دشمنان آن در منطقه شکل می‌داد. اما در سال‌های اخیر، با افول هژمونی ایالات متحده یا حداقل کاهش تمایلات راهبردی آن به نظم‌سازی سلطه‌طلبانه در خاورمیانه، چنین کارکردی ضعیف شده است. هرچند به لحاظ قدرت مادی نمی‌توان به راحتی از افول سلطه آمریکایی در نظام بین‌الملل کنونی به‌ویژه در خاورمیانه که بیشترین پایگاه‌های نظامی و متحدین منطقه‌ای را در اختیار دارد، سخن راند، اما نتایج عملکرد آن نشان می‌دهد که آرایش قدرت و معادلات منطقه‌ای، دیگر از واشنگتن هدایت نمی‌شود. در چنین شرایطی، به نظر می‌رسد که ژئوپلیتیک خاورمیانه در حال گذار از یک نظم آمریکایی پساجنگ سرد به یک بی‌نظمی پساآمریکایی است (درویش، ۲۰۱۸ و والیورن، ۲۰۱۹). وضعیتی که نه تنها قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران، عربستان سعودی و ترکیه بلکه قدرت‌های بزرگ شرقی همچون روسیه و چین را نیز به نقش‌آفرینی فعال در سیاست در حال تغییر منطقه‌ای ترغیب می‌کند.

در چنین بستری، قدرت‌های منطقه‌ای موقعیت ویژه‌ای در شکل‌دهی به نظم در حال تغییر خاورمیانه پیدا کرده‌اند. در عین حال، محدودیت در قدرت ساختاری و فقدان ظرفیت‌های اعمال نظم هژمونیک از سوی هر یک از بازیگران منطقه‌ای، آن‌ها را به سمت یارگیری و ایجاد اتحادهای منطقه‌ای به منظور گسترش نفوذ و شکل‌دهی به مسیر معادلات خاورمیانه سوق داده است. در دوره بعد از ۲۰۱۱، درحالی که مراکز سنتی قدرت در خاورمیانه عربی مانند مصر، سوریه و عراق به کانون مناقشات منطقه‌ای تبدیل شده‌اند، سیاست منطقه‌ای در بسیاری از موارد متأثر از کنشگری قدرت‌های غیرعربی همانند ایران، ترکیه، اسرائیل و تنها قدرت عربی هم‌تراز این‌ها یعنی عربستان سعودی بوده است. در این میان، درحالی که عربستان سعودی و اسرائیل به دنبال حفظ وضع موجود و دنباله‌روی از ابتکارات آمریکا بوده‌اند، ایران و ترکیه با تلقی از نقش ملی خود به عنوان قدرت‌های ضدهژمونیک، منابع قدرت خود را در راستای تضعیف سلسله‌مراتب و نظم غرب‌محور بسیج کرده‌اند (کامروا، ۲۰۱۸: ۷-۴).

به‌منظور تبیین عملیاتی تحول در روابط راهبردی آمریکا با متحدان خاورمیانه‌ای در یک جهان پساآمریکایی، مقاله مطالعه موردی روابط راهبردی آمریکا و ترکیه را برگزیده است تا فهم نظام‌مند و

دقیق‌تری در این چارچوب ارائه دهد. با فرسایش هژمونی جهانی و خاورمیانه‌ای آمریکا، پیوندهای راهبردی واشنگتن و آنکارا به شدت سست شده و دو متحد سنتی به دنبال بازاندیشی در رویکرد خود نسبت به تداوم شراکت راهبردی با یکدیگر بوده‌اند (گل محمدی، ۱۳۹۸). بی‌ثباتی و تنش در روابط واشنگتن و آنکارا به‌ویژه بعد از انقلاب‌های عربی (۲۰۱۱)، نشان می‌دهد که در ماهیت روابط راهبردی دو متحد سنتی که در متن جنگ سرد و فضای تک‌قطبی دهه ۱۹۹۰ شکل رفته بود، بازاندیشی شده است.

پیشینه پژوهش

حداقل دو دیدگاه اصلی در مرور پیشینه پژوهش تبیین تحولات راهبردی روابط آمریکا و ترکیه پیش روی ما وجود دارد. نگاه اول مربوط به پژوهشگران و تحلیل‌گران آمریکایی است که در آن آنکارا درحالی که اسماً به‌عنوان یک متحد ناتوی در جرگه اتحاد امنیتی غرب باقی مانده است، اما دیگر شریک راهبردی آمریکا نیست و همکاری امنیتی دو کشور بسیار محدود و مشروط به محیط استراتژیک خاصی است (سینگ و جفری، ۲۰۱۸ و هاس، ۲۰۱۸). در نقطه مقابل، پژوهشگران ترک نیز بر این باورند که ترکیه به‌عنوان یک بازیگر مستقل، دیگر از جایگاه راهبردی در سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا برخوردار نیست و از این رو آنکارا به‌منظور تأمین اهداف راهبردی خود، به‌طور فزاینده‌ای منافع منطقه‌ای ایالات متحده را به چالش می‌کشد (آیت، ۲۰۱۸ و هاگم، ۲۰۱۹). از نگاه برخی ناظران دیگر، در شرایط نوین بین‌المللی که ناظر بر گذار از سلطه ساختارهای حکمرانی جهانی غرب محور است، سیاست خارجی ترکیه با گذار از بنیان‌های غرب‌گرایی خود به‌طور فزاینده‌ای به اهمیت رویکردهای مستقل از غرب تأکید می‌کند، رویکردهایی که ناگزیر تعهدات راهبردی آنکارا به اتحاد فراه‌آتلانتیکی را به چالش کشیده است و به دنبال ایجاد تنوع در روابط راهبردی خود با قدرت‌های نوظهور شرقی است (یاشیل‌تاش، ۲۰۲۰ و اوگوزلو، ۲۰۱۸).

فرا‌تر از ایده‌های پژوهش‌های انجام گرفته، این مقاله علت تحول در روابط راهبردی دو متحد سنتی را نتیجه برخورد منافع راهبردی یک قدرت در حال ظهور با جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای و یک ابرقدرت جهانی با منافع گسترده در محیط راهبردی خاورمیانه که نفوذ بین‌المللی آن در حال افول است، می‌داند. به عبارتی دیگر، تحول در روابط راهبردی آمریکا و ترکیه خروجی گذار از یک نظم آمریکایی پساجنگ سرد به یک بی‌نظمی پساآمریکایی در ژئوپلیتیک خاورمیانه است که با تغییر نقش

ملی و موقعیت منطقه‌ای ترکیه، الگوی اتحادسازی و شراکت راهبردی این کشور را به مراتب مستقل‌تر کرده است، به گونه‌ای که آنکارا به نقش ملی، اولویت‌های راهبردی در منطقه و موقعیت بین‌المللی خود دیگر از دریچه ترجیحات واشنگتن و بروکسل نگاه نمی‌کند و سعی در بازتعریف روابط راهبردی خود با نهادها و قدرت‌های نوظهور شرقی دارد.

چارچوب نظری

یک دولت-ملت چه برداشتی از نقش و جایگاه خود در نظام بین‌الملل دارد و این برداشت چگونه به رفتار سیاست خارجی و گزینه‌های اتحادسازی آن شکل می‌دهد؟ این سؤال محوری «نظریه نقش»^۱ است که استدلال‌های تجربی مقاله بر چارچوب نظری آن تکیه خواهد زد. همچون سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل، به موازات تحول در ساختارها، واقعیت‌ها و ماهیت روابط واحدهای سیاسی در نظام بین‌الملل، نظریه نقش نیز تکامل پیدا کرده و رویکردهای جدیدی در این حوزه نظری مطرح شده است. رویکردهای نوین به نظریه نقش ناظر بر مطالعه چگونگی تأثیر تغییرات سطوح جهانی بر دینامیزم‌های منطقه‌ای همکاری و مناقشه است. دیدگاهی که با وارد کردن مفهوم «کنش متقابل نقش»^۲ در تحلیل سیاست خارجی به دنبال تئوریزه کردن روابط بین یک کنشگر خارجی با یک کنشگر منطقه‌ای در یک محیط راهبردی خاص است. اینکه برداشت تغییر از نقش و جایگاه یک قدرت خارجی از سوی یک قدرت منطقه‌ای به تغییر در برداشت آن از نقش خود و در نتیجه رفتار سیاست خارجی آن منجر می‌شود (درویش، ۲۳). به عبارتی دیگر، تغییر در برداشت یک قدرت بزرگ از نقش خود در زیرسیستم‌های منطقه‌ای منجر به تغییر ساختار اجتماعی و ژئوپلیتیکی آن منطقه و در نتیجه تغییر در برداشت نقش بازیگران منطقه‌ای و رفتار آن‌ها می‌شود. در این چهارچوب، برداشت از نقش ملی بازتابی از نظم اجتماعی است که دولت‌ها در آن زیست می‌کنند. دولت‌ها در یک ساختار اجتماعی عمل می‌کنند و نقش‌های خاصی در بستر آن بر عهده می‌گیرند. تغییر در نقش یک کنشگر کلیدی در چنین ساختاری، واکنش سایر کنشگران را از طریق تطبیق یک نقش جدید برمی‌انگیزد (برنت و آدلر، ۱۹۹۸: ۳۵).

بر اساس این مفروضه‌ها، چارچوب مفهومی مقاله حاضر این ایده تلفیقی نظریه نقش را به آزمون خواهد گذاشت که تغییر نقش قدرت خارجی در یک منطقه منجر به ساختار اجتماعی متفاوت در نظم

1 Role theory

2 Interactionist role

ژئوپلیتیکی آن منطقه و در نتیجه تغییر و تطبیق در نقش قدرت‌های منطقه‌ای می‌شود. به زبان ساده، تغییر در نقش خاورمیانه‌ای آمریکا از یک «قدرت هژمون» در یک نظم تک‌قطبی به یک کنشگر «موازنه‌گر از دور»^۱ در یک فضای چندقطبی، منجر به شکل‌گیری خلأ قدرت و نفوذ در منطقه، تغییر در الگوی دوستی و دشمنی و در نتیجه تغییر در نقش ترکیه از یک بازیگر «میانجی‌گر»^۲ و «ضامن صلح آمریکایی»^۳ به یک «کنشگر مستقل نظم‌ساز»^۴ در خاورمیانه شده است. در چنین متنی، اصطکاک و برخورد نقش‌های جدید دو متحد سنتی می‌تواند منطق تنش و بی‌ثباتی در روابط آمریکا و ترکیه را مفهوم‌بندی کند.

۱- بحران هژمونی و تحول در جایگاه خاورمیانه‌ای آمریکا

نظام بین‌الملل کنونی شرایط پیچیده‌ای را تجربه می‌کند که به مناظرات دانشگاهی و عمومی گسترده‌ای در رابطه با دورنمای چندجانبه‌گرایی، حقوق بشر، چندفرهنگ‌گرایی، نظام تجارت آزاد، و لیبرال دموکراسی دامن زده است. هرچند نمی‌توان در رابطه با تصویر در حال پردازش نظام بین‌الملل کنونی با قطعیت و شفافیت سخن گفت، اما شرایط گذار دارای عناصری است که دورنمای متفاوتی از ساختارهای مادی و هنجاری نظم لیبرال غربی به رهبری ایالات متحده ارائه می‌نماید (ایکنبری، ۲۰۱۸). اولویت یافتن حاکمیت ملی، سبک رهبری اقتدارگرایانه، نضج گرفتن هویت‌های ملی، سرمایه‌داری دولت-محور، ذهنیت توسعه قلمرو نفوذ، چندقطبی شدن حکمرانی جهانی، اهمیت یافتن نقش رقابت قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل، تجارت مرکانتلیستی، سرمایه‌گذاری گسترده در توانمندی‌های قدرت نظامی، ابزارسازی از قدرت اقتصادی در تأمین و حفظ دستاوردهای ژئوپلیتیکی، و به چالش کشیده شدن اصل مسئولیت و حمایت دولت‌ها در مقابل شهروندان از کلیدی‌ترین روندهای جاری در نظام بین‌الملل است.

پر واضح است که قدرت‌ها و نهادهای غربی نیز از روندهای جاری مصون نیستند. تحولات دهه گذشته ناظر بر ظهور جنبش‌های سیاسی پوپولیستی و غیرلیبرال در بسیاری از کشورهای غربی بوده است. همچنان که خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، تقویت مواضع جریان‌های راست افراطی در اروپا، اقبال عمومی به رهبران عوام‌فریبی از جنس ترامپ در ایالات متحده نشان می‌دهد نیروهای غیرلیبرال،

1 Offshore-balancer

2 Mediator

3 Peace Protector

4 an Independent Order-instituting Actor

پوپولیس، ناسیونالیسم اقتصادی و حمایت‌گرایی، و بیگانه‌هراسی در بسیاری از کشورهای مهم غربی در حال تقویت هستند (بویل، ۲۰۱۶: ۷۲). در چنین متنی، دولت‌ها با ارزش‌های سیاسی، موقعیت جغرافیایی، قابلیت‌های مادی، و تهدیدات امنیتی متفاوت دیگر تعریف جزمی از دوستی و دشمنی با یکدیگر ندارند و به موازات بازنگری در منافع ملی و موقعیت بین‌المللی خود الگوی دوستی و دشمنی آن‌ها نیز متحول شده و مرزبندی مشخصی برای آن قابل تصور نیست.

در این میان، بحران هژمونی یک روند و واقعیت تعیین‌کننده در فرسایش نظم بین‌المللی لیبرال است. افول تدریجی نفوذ هژمونیک آمریکا بیش از هر منطقه‌ای در نظام بین‌الملل، خاورمیانه را تحت تأثیر قرار داده است (پوزن، ۲۰۱۸: ۹۶). کاهش نقش آمریکا در کنترل تحولات خاورمیانه موجب افزایش فضای کنشگری بازیگران منطقه‌ای و در نتیجه تغییر در وضعی شد که توسط نظم هژمونیک پایه‌ریزی شده بود. انقلاب‌های عربی نشان داد که هیچ‌یک از قدرت‌های خارجی به‌ویژه آمریکا قادر به کنترل تحولات نیستند. با پایان جنگ سرد و ظهور یک نظم تک‌قطبی به رهبری آمریکا، برداشت رهبران آمریکا از نقش ملی خود در خاورمیانه به‌عنوان یک قدرت هژمون بود. در راستای این نقش، آمریکا از طریق مداخلات مستقیم نظامی و ایجاد اتحاد امنیتی به دنبال حفظ موازنه بین قدرت‌های منطقه‌ای و جلوگیری از دستیابی بازیگران منطقه به موقعیت هژمونی بود. نقش‌های اتخاذ شده از سوی آمریکا در منطقه متأثر از برداشتی بود که رهبران آن از جایگاه ایالات متحده در خاورمیانه داشتند و این نقش‌آفرینی با ایجاد ساختارهای اجتماعی نقش‌پذیری سایر کنشگران منطقه، به برداشت قدرت-های خاورمیانه‌ای از نقش خود و جایگاه آمریکا در منطقه شکل می‌داد (درویش، ۲۵). اقدام دولت بوش در حمله نظامی به عراق (۲۰۰۳)، تصمیم به افزایش نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان و تأمین امنیت رژیم‌های متحد عربی از طریق مداخلات مستقیم نظامی در راستای ایفای نقش هژمونی در یک فضای تک‌قطبی آمریکایی بود.

با روی کار آمدن دولت باراک اوباما، برداشت جدیدی از نقش آمریکا در خاورمیانه شکل گرفت. نقش جدید، آمریکا را به سمت عدم مداخله مستقیم و ارجاع مسئولیت به متحدان منطقه‌ای در معادلات خاورمیانه سوق می‌داد. هزینه بالای جنگ عراق (۲۰۰۳)، هزینه مداخله در جنگ لیبی در سال ۲۰۱۱، ترس از متحمل شدن هزینه‌های مناقشه بین کنشگران منطقه‌ای، درگیری در جنگ‌های داخلی بی‌پایان خاورمیانه، و افزایش اهمیت استراتژیک آسیا، از جمله مهم‌ترین عواملی هستند که موجب تغییر در برداشت رهبران آمریکا از نقش و جایگاه خاورمیانه‌ای‌شان شد. این تغییر متأثر از

مانیفست دکترین اوپاما بود که معتقد بود مسائل و بحران‌های خاورمیانه راه‌حل آمریکایی نداشته و اصولاً قابلیت اصلاح و مدیریت از بیرون ندارد، و باید توسط بازیگران خود منطقه حل و فصل شود. علاوه بر این، دکترین اوپاما بر این ایده تأکید می‌کرد که آمریکا نباید به تنهایی تمامی هزینه‌های مناقشات در خاورمیانه را متحمل شود و از این رو، سایر قدرت‌های خارجی مانند کشورهای اروپایی، هند و چین نیز باید درگیر معادلات شوند (گلدبرگ، آوریل ۲۰۱۶). اساساً دولت اوپاما تمرکز اصلی سیاست خارجی آمریکا را در آسیا می‌دید، توجه به اروپا را لازم نمی‌دانست و معتقد بود که خاورمیانه جایی است که باید از آن فاصله گرفت و با توجه به انقلاب انرژی در آمریکا، خاورمیانه دیگر اهمیت استراتژیکی برای آمریکا نخواهد داشت (سریع‌القلم، ۱۳۹۵: ۱۰۹). جهان‌بینی اوپاما و دکترین او در مورد نظام بین‌الملل باعث شد که دیدگاه‌ها و محاسبات قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای به‌ویژه در خاورمیانه به گونه دیگری شکل بگیرد که ناظر بر بازتعریف نقش و جایگاه راهبردی آن‌ها در عرصه جهانی و منطقه‌ای است. به عبارتی دیگر، تغییر در نقش و جایگاه خاورمیانه‌ای آمریکا در سطحی کلان‌تر متأثر از تغییر در موازنه قدرت جهانی و گذار نظام بین‌الملل به یک وضعیت چندقطبی است.

چنین برداشت جدیدی از نقش آمریکا تأثیر زیادی در عدم مداخله مستقیم ایالات متحده و رفتارهای متفاوت آن در تحولات پساانقلاب‌های عربی داشت. اینکه واشنگتن از مهم‌ترین متحدان منطقه‌ای خود مانند حسنی مبارک در انقلاب ۲۰۱۱ مصر حمایت نکرد و یا اقدامات تعیین‌کننده‌ای در تحولات سوریه نداشت، نشان از نقش جدیدی بود که آمریکا برای خود در خاورمیانه تعریف کرده بود. چنین موضعی تأثیر فراوانی در برآوردهای استراتژیک سایر متحدان منطقه‌ای داشت، بدین معنی که دیگر نمی‌توانند بر روی حمایت هژمونیک واشنگتن حساب باز کنند. ایالات متحده به‌ویژه بعد از بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ و انقلاب‌های عربی ۲۰۱۱، به تدریج نقش «موازنه‌گر از دور» را در خاورمیانه بر عهده گرفته است که مهم‌ترین مشخصه آن عدم درگیری مستقیم در معادلات منطقه‌ای، پرهیز از پرداختن هزینه‌های نظم‌سازی امنیتی در خاورمیانه و ارجاع مسئولیت^۱ کنشگری به متحدان منطقه‌ای به‌ویژه اسرائیل و محور عربستان سعودی است (کوپر، مومانی و فاروق، ۲۰۱۴). حتی با روی کار آمدن دولت جدید در آمریکا، جهان‌بینی دولت اوپاما تا حدودی در شکل‌دهی به رفتار خاورمیانه‌ای آمریکا تعیین‌کننده باقی مانده است.

1 Buck-Passing

در حالی که بسیاری بر این باور هستند که دولت ترامپ راهبرد مشخصی در خاورمیانه دنبال نمی‌کند، اما به نظر می‌رسد که در سطح راهبردی سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ تداوم دکترین اوباما نیست. با وجود اینکه هر دو دولت به دنبال کاهش سطح کنشگری و مداخله در امور خاورمیانه هستند، اما ترامپ برخلاف اوباما که دنبال موازنه‌گری و حل و فصل مناقشات منطقه‌ای با وارد کردن ایران بود، ترامپ سعی در ایجاد صف‌بندی راهبردی از طریق حمایت از اسرائیل و عربستان سعودی در مقابل ایران دارد. تفاوت دیگر این است که برداشت دولت ترامپ از نقش آمریکا مبتنی بر منافع صرف ملی ایالات متحده است. دولت ترامپ با کاهش تعهدات بین‌المللی و منطقه‌ای آمریکا به دنبال بیشینه‌سازی نفوذ و پیشبرد قدرت اول آمریکا یا «اول آمریکاست»^۱ و بیشتر دولت‌های منطقه به‌عنوان ابزاری در نظر گرفته می‌شوند که بتوانند بیشترین سود و منافع مادی و مالی را به سیستم اقتصادی ایالات متحده تزریق نمایند (موسوی شفائی و منفرد، ۱۳۹۸). بنابراین، متحدهی که نتواند منافع راهبردی ایالات متحده در خاورمیانه را تأمین کند، جایگاهی در سیاست‌های منطقه‌ای دولت ترامپ و تقسیم نقش‌های راهبردی وی نخواهد داشت.

۲- گذار در نظام بین‌الملل و تحول در جایگاه منطقه‌ای ترکیه

ارتباط معناداری میان ساختارهای نظام بین‌الملل و چگونگی تعریف دولت‌ها از منافع ملی و رفتار سیاست خارجی شان وجود دارد. عملکرد سیاست خارجی ترکیه از زمان روی کار آمدن دولت عدالت و توسعه (۲۰۰۲) همزمان متأثر از برآوردها و تلاش‌های رهبران حزب حاکم برای سازگاری با تحولات محیطی و پویایی‌های سیاست داخلی بوده است. تا قبل از بحران‌های مالی جهانی (۲۰۰۸)، غرب‌گرایی و اروپایی شدن چراغ راهنمای جهت‌گیری‌های کلان سیاست خارجی ترکیه بود که متأثر از محاسبات سیاسی رهبران حاکم از موازنه قدرت داخلی و سلطه هنجاری و مادی نظم لیبرال غربی در نظام بین‌الملل است. رهبران اسلام‌گرای ترکیه برای تحکیم اقتدار داخلی نیازمند تضعیف نقش نهادی و نظارتی ارتش و جریان‌های اپوزیسیون سکولار بودند، چراکه اروپایی شدن و نیاز به اصلاحات قانون اساسی با تغییر در روابط دولت و ارتش لاجرم آن‌ها را به دنباله‌روی از قدرت‌ها و نهادهای غربی در سیاست خارجی سوق می‌داد. بعد از این دوره، به تدریج شاهد افول نظم هنجاری و سلطه مادی غرب در نظام بین‌الملل و همچنین تحکیم اقتدار داخلی دولت عدالت و توسعه به رهبری اردوغان به‌ویژه بعد از انتخابات پارلمانی ۲۰۱۱ هستیم که طی چند دوره اصلاحات قانون اساسی و

پیروزیهای بلامنازع انتخاباتی، دولت حاکم با تضعیف ساختاری ارتش و اپوزیسیون موازنه قدرت را به نفع خود تغییر داد. به موازات تغییر در موازنه قدرت جهانی و بحران فراینده در بنیانهای هنجاری نظم بین‌المللی لیبرال، رویکردهای سیاست خارجی ترکیه نیز با دوری از مسائل هنجاری تعریفی عمل‌گرایانه در تأمین منافع ملی به خود گرفت (هاگوم، ۲۰۱۹: ۲۱۳-۲۰۹).

رهبران ترکیه با قرائتی فرصت‌طلبانه از شرایط نوظهور اقدام به بازتعریف قلمرو نفوذ و قلمرو منافع خود در سیاست خارجی کرده‌اند که منطقه‌گرایی فعال به‌ویژه در خاورمیانه و شرق مدیترانه و تلاش برای ارتقاء موقعیت بین‌المللی ترکیه به‌منظور تأثیرگذاری بر دستورکارها و معادلات در حال تغییر جهانی در اولویت چنین نگرشی است. همچنان که انگیزه‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی در محیط پیرامونی از نقش محوری در سیاست خارجی این کشور برخوردار است، سازوکارهای ائتلاف‌سازی و اتحادسازی راهبردی ترکیه نیز متحول شده است. در دهه گذشته، ائتلاف‌سازی هنجاری-محور و بلندمدت جای خود را به شراکت راهبردی کوتاه‌مدت، عمل‌گرایانه و مسئله-محور در سیاست خارجی ترکیه داده است، به گونه‌ای که گزینه‌های منافع-محور در چارچوب ابتکارات چندجانبه-گرایانه و دوجانبه‌گرایانه را برجسته کرده است. بر این اساس، ابزارها و گزینه‌های اقدام سیاست خارجی ترکیه به‌طور اجتناب‌ناپذیری امنیتی و نظامی شده است که با تضعیف ظرفیت‌های قدرت نرم این کشور، ابزارهای قدرت سخت را در ماجراجویی‌های منطقه‌ای ترکیه پررنگ‌تر کرده است.

تحولات انقلابی در خاورمیانه عربی (۲۰۱۱) که داود اوغلو از آن به‌عنوان سومین زلزله ژئوپلیتیکی منطقه بعد از فروپاشی نظام دوقطبی و حمله آمریکا به عراق یاد می‌کند، تأثیر فراوانی در تغییر برداشت نخبگان اسلام‌گرای ترکیه از نقش ملی این کشور در خاورمیانه داشته است. رویدادی که موجب چرخش اساسی در سیاست خارجی ترکیه شد. از این دوره به بعد، سیاست خارجی ترکیه به صورتی جدی‌تر به سمت منطقه‌گرایی و به عبارتی خاورمیانه‌ای شدن^۱ حرکت کرده است. رهبران ترکیه با اتخاذ رویکردهای چندجانبه و نسبتاً مستقل از متحدین غربی، منطقه‌گرایی را در کانون توجه سیاست خارجی خود قرار داده‌اند (آلتونسیک و مارتین، ۲۰۱۱). با خاورمیانه‌ای شدن سیاست خارجی ترکیه، تلاش برای شکل‌دهی به نظم در حال ظهور خاورمیانه و هدایت تحولات جهان عرب در راستای منافع راهبردی آنکارا به اولویت اصلی کنشگری منطقه‌ای ترکیه تبدیل شد. احمد داود اوغلو در بحبوحه انقلاب‌های عربی بر این باور بود که «ترکیه مسیر تغییرات در خاورمیانه را هدایت خواهد کرد، نه

1 Middle Easternization

صرفاً به‌عنوان دوست، بلکه به‌عنوان کشوری که منادی ایده‌های تغییر و نظم‌نویین منطقه‌ای است» (گل‌محمدی و همکاران، ۱۳۹۵: ۸۵). تحت استراتژی بزرگ ترکیه که در قالب دکترین «عمق راهبردی»^۱ داود اوغلو تنوریزه شده بود، آنکارا در راستای تبدیل شدن به رهبری خاورمیانه عربی و ترسیم نظم هویتی در حال ظهور منطقه بر اساس بازسازی میراث ژئوپلیتیکی امپراتوری عثمانی گام برداشت. تغییر در نقش خاورمیانه‌ای ترکیه همچنین نیازمند استقلال استراتژیک آن‌ها از متحدان غربی و بهره‌برداری از ظرفیت‌های قدرت سخت به‌جای بنیان‌های قدرت نرم این کشور بود که در سال‌های گذشته چهره مسالمت‌آمیزی از این کشور نزد افکار عمومی منطقه برجای گذاشته بود.

به موازات تحول در ماهیت روابط دولت و ارتش و همچنین تغییر در واقعیت‌های ژئوپلیتیکی منطقه و تحولات ساختاری در محیط بین‌المللی، فرهنگ راهبردی^۲ ترکیه در حال تجربه یک چرخش محوری است. ترکیه با گذار از بنیان‌های کمالیستی امنیت ملی و سیاست خارجی، نقش جدیدی برای کنشگری فعال خود در محیط در حال تغییر بین‌المللی و منطقه‌ای تعریف کرده است (یاشیل‌تاش، ۲۹۱). این تحول ناظر بر بازتعریف امنیت ملی، استقلال راهبردی و موقعیت منطقه‌ای و بین‌المللی ترکیه است. تلاش نخبگان جاه‌طلب ترکیه برای کسب موقعیت رهبری در محیط پیرامونی و کنشگری فعال در معادلات در حال تغییر بین‌المللی به‌طور اجتناب‌ناپذیری به نظامی و امنیتی شدن ابزارهای سیاست خارجی ترکیه منجر شده است. اکنون آنکارا حضور نظامی و سیاسی گسترده‌ای در کلیدی‌ترین معادلات ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی محیط همسایگی خود به‌ویژه شرق مدیترانه، شمال آفریقا و خاورمیانه دارد. درعین‌حال، رهبران نوظهور این کشور به‌منظور تأمین منافع ملی و تغییر موازنه منطقه‌ای و بین‌المللی در روابط خود با قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا و روسیه خطرپذیرتر شده‌اند. چنین تحولی ناظر بر ظهور یک ویژن استراتژیک در سیاست خارجی ترکیه است. تحولی که حاصل برهم‌کنش پویایی‌های سیاست داخلی با اقتدارگرایی فزاینده اردوغان، بی‌ثباتی و خلأ قدرت در ژئوپلیتیک در حال تغییر محیط پیرامونی، و عدم قطعیت‌های ناشی از شرایط گذار در نظام بین‌الملل است.

در سال‌های بین ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۵ رهبران ترکیه به برآورد راهبردی جدیدی از پویایی‌های سیاست بین‌الملل و ژئوپلیتیک در حال تغییر مناطق پیرامونی خود رسیدند که با اتخاذ راهبردهای مستقل از

1 Stratejik Derinlik- Strategic Depth

۲ فرهنگ راهبردی چارچوبی برای فهم مکانیزم‌های رفتار راهبردی یک دولت و منابع کنشگری فعال سیاست خارجی و امنیتی امنیتی آن در یک محیط بین‌المللی و منطقه‌ای است.

متحدان غربی و با تکیه بر قابلیت‌های هنجاری و مادی خود می‌توانند به موقعیت مرکزی در معادلات پیرامونی به‌ویژه خاورمیانه دست پیدا کنند. انقلاب‌های عربی (۲۰۱۱) به‌عنوان یک نقطه عطف تاریخی، فرصت بی‌سابقه‌ای برای عملی ساختن ایده‌های جاه‌طلبانه نخبگان دولت عدالت و توسعه بود. به دنبال رویدادهای متلاطم در جهان عرب، تصمیم‌گیران ترکیه به این باور رسیدند که روز موعود برای ترکیه فرا رسیده است. از این دوره تا اواسط ۲۰۱۵، هدف شماره یک سیاست خارجی ترکیه ایجاد یک نظم منطقه‌ای جدید بود که در آن آنکارا نقش رهبری را بر عهده داشته باشد (بارکی، ۲۰۱۶). چنین برداشتی از تحولات خاورمیانه موجب شد که ترکیه نقش خود را به‌عنوان «رهبر جهان اسلام»، «حامی سرکوب‌شدگان»^۱، «کشگر مستقل نظم‌ساز»^۲ و «کشور مدل»^۳ در خاورمیانه بازتعریف کند (اوزدامار و ایت‌آل، ۲۰۱۴، ۱۰۳). وقتی از داود اوغلو در رابطه با چرایی تغییر نقش آفرینی خاورمیانه‌ای ترکیه قبل و بعد از انقلاب‌های عربی پرسیده شد، چنین اظهار داشت که نقش ملی ترکیه در حال شدن^۴ است، هویت ملی و منافع ملی جدید نیازمند جغرافیای جدید است (داود اوغلو، ۲۰۱۲). با وجود این، از سال ۲۰۱۶، خوش‌بینی‌ها و اعتماد به نفس فزاینده رهبران ترکیه برای شکل‌دهی به معادلات در حال تغییر خاورمیانه، تحت تأثیر سه تحول سیستماتیک متزلزل شد. نخست، ترامپ در کمپین‌های انتخاباتی و سال‌های اول ریاست جمهوری دائماً از سیاست‌های خاورمیانه‌ای دولت اوباما در تضعیف موقعیت رهبری آمریکا در خاورمیانه انتقاد کرد. از نقطه نظر ترامپ، سیاست موازنه از دور اوباما و برون‌سپاری تأمین منافع راهبردی آمریکا به متحدان منطقه‌ای موجب افزایش قدرت مانور و نفوذ سایر بازیگران (رقبا) شده بود. در این میان، کردهای پی. وی. دی به متحد اصلی آمریکا در بحران سوریه تبدیل شد که بیش از پیش ترک‌ها را از سیاست‌های آمریکا نگران کرد و دغدغه‌های امنیتی آنکارا در شمال سوریه باعث نزدیکی این کشور به مسکو و تهران شد. جالب است بدانیم که تحت تأثیر سیاست‌های کردی واشنگتن، از نگاه بسیاری از ترک‌ها آمریکا مهم‌ترین تهدید امنیتی ترکیه است (علمدار، ۲۰۲۰). این بدین معناست که تضعیف بنیان‌های غرب‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه صرفاً متأثر از فرسایش تدریجی سلطه غرب در سیاست جهانی نیست. در سال‌های اخیر، نگرانی‌های امنیتی ترکیه از سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا نیز نقش مهمی داشته است. دوم، ورود مستقیم نظامی روسیه به معادلات سوریه در اواخر ۲۰۱۵ بسیاری از دینامیزم‌های سیاسی و امنیتی سوریه

1 Protector of the oppressed

2 an Independent Order-instituting Actor

3 Model/example country

4 Becoming

را تغییر داد و با گسترش حاکمیت سرزمینی دمشق به بازیابی مشروعیت بین‌المللی دولت اسد کمک کرد. سوم، دستاوردهای سیاسی و میدانی ایران در حفظ دولت بشار اسد و قاطعیت آن در پیگیری اهداف راهبردی جبهه مقاومت به‌ویژه بعد از خروج ترامپ از برجام، تأثیر ویژه‌ای بر ذهنیت کنشگری فعال منطقه‌ای ترکیه گذاشت که ناگزیر آنکارا را به سمت رویکردهای محتاطانه در سیاست خارجی و بازاندیشی در قلمرو نفوذ و منافع این کشور سوق داد.

ترکیب این سه تحول ساختاری با بحران‌های داخلی ترکیه به‌ویژه بعد از کودتای ناموفق ۲۰۱۶، موجب بازنگری در اولویت‌های سیاست منطقه‌ای ترکیه و تغییر ذهنیت راهبردی رهبران آن در کسب موقعیت رهبری منطقه‌ای شده است. تشدید ناامنی در محیط پیرامونی ترکیه و تأثیر مستقیم آن بر امنیت و ثبات در مرزهای ملی این کشور، دغدغه‌های امنیتی را به پیشران اصلی رفتار سیاست خارجی آنکارا تبدیل کرده است. حتی الگوی دوستی و دشمنی ترکیه در شرایط ناامن کنونی، متأثر از واکنش و مواضع دولت‌های دیگر به دغدغه‌های امنیت ملی و «امنیت رژیم»^۱ سیاسی حاکم است. در این میان، ترکیه با دلسردی از حمایت متحدان غربی خود به‌ویژه ایالات متحده و اتحادیه اروپا در مواجهه با نگرانی‌های امنیتی خود تلاش مستمری در توسعه روابط راهبردی با روسیه، ایران و چین داشته است. در چنین چارچوبی، به هر میزان که ترکیه از جامعه امنیتی غرب فاصله می‌گیرد به ابتکارات دیپلماتیک و امنیتی قدرت‌های نوظهور شرقی نزدیک می‌شود. تشدید بی‌اعتمادی به قدرت‌های غربی به‌ویژه مواضع انتقادی آن‌ها به دولت مستقر اردوغان این باور را در آنکارا ایجاد کرده است که قدرت‌های غربی مخالف نفوذ و کنشگری فعال منطقه‌ای ترکیه هستند چون اردوغان مشروعیت سیاست‌های غربی در خاورمیانه و شرق مدیترانه را به چالش کشیده است (کالین، ۲۰۲۰).

در سیاست خارجی کنونی اردوغان، برداشت از نقش ملی ترکیه به‌عنوان رهبر منطقه‌ای، میانجی‌گر مناقشات و مدل سیاسی فرهنگی برای جوامع اسلامی جای خود را به ایده‌های واقع‌بینانه‌ای در تأمین منافع ملی به‌ویژه در حوزه امنیتی داده است. با اینکه ایدئولوژی هنوز نیروی محرکه منطقه‌گرایی فعال ترکیه است، اما اسلام‌گرایی میانه‌رو و وحدت امت اسلامی که ایده‌های غالب در دهه گذشته بودند اکنون جای خود را به نگرش‌های ملی‌گرایانه که منافع ملی در مرکزیت آن قرار دارد، داده است. اردوغان با دوری از اتحاد فرا‌آتلانتیکی حتی گامی فراتر گذاشته و به‌منظور دستیابی به برخی از اهداف دفاعی و امنیتی خود وارد ائتلاف‌های منعطف با محورهای رقیب و دشمن غرب

همچون روسیه و ایران شده است. حتی به بهای به مخاطره افتادن روابطش با متحدان غربی که نشان از عزم راسخ ترک‌ها برای کسب استقلال راهبردی از اتحاد فرآتلانتیکی دارد. تمایلات فزاینده دولت اردوغان در پیگیری راهبردهای مستقل از متحدان غربی در ائتلاف‌سازی آن با قدرت‌های غیرغربی در تأمین اهداف امنیتی-دفاعی و همچنین کنشگری فعال منطقه‌ای آن در به چالش کشیدن ترجیحات امنیتی قدرت‌های غربی حتی این منظره را میان ناظران ایجاد کرده است که ترکیه در حال خروج از اتحاد فرآتلانتیکی است.

۳- گذار به جهان پساآمریکایی و روابط راهبردی واشنگتن و آنکارا

علاوه بر تکاپوهای بین‌المللی و منطقه‌ای که رهبران ترکیه را با عدم قطعیت‌های پرمخاطره‌ای در محیط پیرامونی خود مواجه کرده، واگرایی منافع ژئوپلیتیکی و امنیتی، تعصبات متقابل و بی‌اعتمادی فزاینده از دیگر مؤلفه‌های تأثیرگذار در روابط بحرانی آنکارا با متحدان فرآتلانتیکی و در رأس آن‌ها ایالات متحده است. آنکارا از استانداردهای دوگانه اتحادیه اروپا در مسئله عضویت و عدم اعتنا به منافع و امنیت ملی ترکیه از سوی متحدان غربی به‌ویژه حمایت آمریکا از کردهای سوریه و همچنین حذف این کشور از ابتکارات امنیتی قدرت‌های اروپایی در محیط همسایگی خود به ستوه آمده است. برداشت تهدید از تزویر و استانداردهای دوگانه غرب به شدت از اعتماد آنکارا به قدرت‌های غربی کاسته است. به‌ویژه بعد از کودتا و تشدید انتقادات غرب از سیاست‌های داخلی اردوغان، ترکیه نسبت به هرگونه طرح‌های درون‌اتحادی حساس شده و آن را در تعارض با منافع ملی خود ارزیابی می‌کند. برای مثال، ترکیه مکرراً طرح «همکاری‌های مشترک امنیتی بین اتحادیه اروپا و ناتو»^۱ را وتو کرده است. درعین حال، ترکیه از ظرفیت‌های خود در ترتیبات امنیتی اتحادیه اروپا به‌ویژه بحران پناهجویان و امنیت انرژی ابزارسازی کرده تا در رفتار متحدان اروپایی تغییری ایجاد کند. ترکیه حتی پا را فراتر گذاشته و با توسعه همکاری‌های خود با روسیه و چین در حوزه تجارت، انرژی و مسائل دفاعی به دنبال موازنه‌سازی در برابر قدرت‌های غربی است. هرچند ترک‌ها همچنان با سوءظن پیگیر فرآیند عضویت در اتحادیه اروپا هستند اما درعین حال از اراده خود برای ورود به ساختارهای آلترناتیو همچون سازمان همکاری شانگهای سخن می‌گویند. با وجود این، به نظر می‌رسد ترکیه برنامه‌ای برای خروج از ناتو ندارد و همچنان تداوم عضویت در آن را اهرمی کلیدی برای امنیت ملی، پرستیژ بین‌المللی و ابرازی کارآمد در تعامل و برخورد با متحدان غربی می‌بیند.

1 EU-NATO Security Exchange Initiative

تعارض در اولویت‌های راهبردی آمریکا و ترکیه به‌ویژه در خاورمیانه که ناظر بر منطقه‌گرایی فعال آنکارا و رویکردهای مستقل آن به مهم‌ترین دستورکارهای بین‌المللی است، از اهمیت بالایی در تعارضات منافع ملی دو کشور برخوردار است. در این میان، اختلافات راهبردی در بحران سوریه، مسئله کردی منطقه، گسترش روابط راهبردی ترکیه با قدرت‌های شرقی به‌ویژه روسیه و چین، کنشگری متعارض آنکارا در پرونده هسته‌ای و تحریم‌های ایران بعد از خروج ترامپ از برجام، و همچنین سیاست‌های تقابلی گرایانه ترکیه در موضوع مناقشه اسرائیل و فلسطین و به‌ویژه عدم همراهی آنکارا با طرح «معامله قرن» ترامپ و اختلافات در معادلات سیاسی پادشاهی‌های خلیج فارس و مصر از مهم‌ترین عوامل خاورمیانه‌ای هستند که مانع بازسازی روابط راهبردی دو کشور شده است.

در این میان، گسترش روابط ترکیه و روسیه چالش عمده‌ای برای آمریکا و سیاست خاورمیانه‌ای آن محسوب می‌شود. روابط آنکارا و مسکو به‌ویژه بعد از کودتای ۲۰۱۶ به سطحی از مناسبات راهبردی رسیده که برخی پژوهشگران از «چرخش به شرق»^۱ در سیاست خارجی ترکیه بحث می‌کنند (انیس و ییلماز، ۲۰۱۶: ۷۴). منافع مشترک و متقابل اقتصادی، روابط شخصی پوتین و اردوغان و تفکرات همسو نسبت به نظم لیبرال غربی، روابط ترکیه و روسیه را به سمت وضعیت «شراکت راهبردی» سوق داده که در بحران سوریه به آزمون گذاشته شده است. به‌رغم اینکه نقطه عطف همکاری‌های راهبردی دو کشور در مذاکرات آستانه برای برون‌رفت از بحران است، اما روابط دو کشور فراتر از بحران سوریه و ناظر بر گسترش مناسبات اقتصادی، نظامی و سیاسی دوجانبه به‌منظور نقش‌آفرینی در دستورکارهای مهم بین‌المللی و منطقه‌ای است. با وجود تهدیدات و هشدارهای متحدان غربی، استقرار سامانه‌های موشکی اس-۴۰۰ در خاک ترکیه نشان از مصمم بودن رهبران ترکیه برای استقلال استراتژیک از قدرت‌های غربی دارد.

در واقع، چرخش به شرق بخشی از برداشت ملی رهبران ترکیه از نقش و جایگاه راهبردی این کشور در یک نظام بین‌الملل چندقطبی است. اینکه ترکیه با نزدیکی به روسیه و چین و همراهی با ایران روابط خود را با یک ابرقدرت و متحدان سنتی به خطر انداخته، نشانگر ظهور یک تفکر استراتژیک در موازنه‌گری بین روابط با غرب و شرق در توزیع دوباره قدرت بین‌المللی است. طی سال‌های اخیر، روسیه با ۲۸ میلیارد دلار و چین با حدود ۲۰ میلیارد دلار حجم روابط اقتصادی، به ترتیب به اولین و سومین شریک تجاری ترکیه تبدیل شده‌اند. از سوی دیگر، ترکیه مذاکرات

فشرده‌ای را برای عضویت در اتحادیه اقتصادی اوراسیا^۱ و سازمان همکاری شانگهای^۲ پیگیری می‌کند. در سطح نظامی، ترکیه علاوه بر خرید سامانه اس-۴۰۰ و تصمیم به خرید جنگنده سوخو ۳۵، در حال سرمایه‌گذاری در تولید مشترک سامانه روسی اس-۵۰۰ است. به هر میزان که ترکیه به قطب‌ها و نهادهای قدرت شرق نزدیک‌تر می‌شود، پیوندهای راهبردی ترکیه با ناتو و قدرت‌های غربی به تدریج سست می‌شود. اتاق فکر اردوغان بر این باور است که نزدیکی راهبردی ترکیه به قدرت‌های شرقی از یک سو سطح چانه‌زنی و ابزارهای آنکارا در تغییر نگاه از بالا به پایین بروکسل و واشنگتن به ترکیه را تقویت می‌کند و از طرف دیگر، محیط کنشگری منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور را گسترش می‌دهد (اوغوزلو، ۲۰۱۸: ۱۰). بخشی از بازی ژئوپلیتیکی روسیه در خاورمیانه نیز، فضا سازی برای نقش آفرینی فعال ترکیه در معادلات منطقه‌ای به منظور توسعه پیوندهای راهبردی با این کشور در راستای رخنه در مکانیزم‌های امنیتی ناتو و گسست در اتحاد فراتلانتیکی است.

در دهه گذشته، سیاست خارجی اردوغان به طور فزاینده‌ای به دنبال تأمین «استقلال راهبردی»^۳ ترکیه در مناسبات خود با جهان خارج است. چنین هدفی حاوی حداقل دو جنبه مهم است. جنبه نخست به تلاش‌های ترکیه برای توسعه یک صنعت دفاعی پیشرفته ملی برمی‌گردد (گل محمدی، ۱۴۰۰: ۶۰-۶۸). هدف کلان در این راستا خودکفایی در تأمین نیازهای تسلیحاتی کشور - چه به صورت تولید بومی چه از طریق پروژه‌های مشترک با تولیدکنندگان خارجی - است به شرط اینکه ترکیه در صادرات محصولات آن سهمی داشته باشد و فناوری‌های پیشرفته آن به این کشور منتقل شود. مشارکت ترکیه در پروژه «یوروسام»^۴ با فرانسه و ایتالیا در ساخت و توسعه موشک‌های دوربرد برای نیروی هوایی ترکیه نمونه‌ای از این همکاری‌های تسلیحاتی مشترک در صنعت دفاعی است. نمونه دیگر برنامه ترکیه برای مشارکت با نیروهای هوایی بریتانیا در توسعه و ساخت جنگنده‌های نوع TF-X است که اولین جنگنده بومی نیروهای هوایی ترکیه قلمداد می‌شود (خبرهای دفاعی، ۲۰۱۸: ۵). تصمیم آنکارا به خرید سامانه موشکی اس-۴۰۰ روسیه نیز باید به عنوان بخشی از تلاش‌های ترکیه برای کسب استقلال راهبردی در مقابل متحدان ناتویی به ویژه در راستای دستیابی به سامانه دفاع موشکی ملی دیده شود. هرچند در نتیجه این اقدام، باید در این که وابستگی دفاعی به روسیه تا چه میزان می‌تواند استقلال راهبردی ترکیه را به ویژه در حوزه دفاعی تأمین کند، تأمل کرد اما توسعه

1 Eurasian Economic Union

2 Shanghai Cooperation Organization

3 Strategic Autonomy

4 EUROSAM project

5 Defense News, 2018

مراودات تسلیحاتی با روسیه برای ترکیه منطق سیاسی نیز داشته است که به نحوی ابزارهای چانه‌زنی آن در روابط با متحدان غربی را افزایش داده است.

جنبه دیگر استقلال راهبردی برای ترکیه، گسترش مانور سیاسی آن در ایجاد اتحادهای منعطف (تاکتیکی) با دولت‌های دیگر در مسائل مختلف به منظور نیل به اهداف سیاست خارجی و امنیتی است. شراکت راهبردی با روسیه و ایران در بحران سوریه از طریق چارچوب دیپلماتیک «روند آستانه» نمونه آشکاری است. اهداف کلان ترکیه در این چارچوب را می‌توان در قالب دفع تهدیدات امنیتی و عقب راندن گروه‌های تروریستی، عمدتاً ی.پ.گ در مرزهای جنوبی، مدیریت بحران پناه‌جویان سوری این کشور و تأمین منافع ترکیه در آینده نظام سیاسی سوریه خلاصه کرد. ترکیه از سال ۲۰۱۵ به یک برآورد راهبردی رسید که به منظور نیل به این اهداف کلیدی نمی‌تواند بر روی ایالات متحده و قدرت‌های اروپایی حساب کند، همچنان که هیچ‌کدام از آنها نفوذ هم‌ترازی با روسیه و ایران در سوریه نداشتند و منافع مشترکی با ترکیه در پاک‌سازی شمال سوریه از شبه‌نظامیان کردی تعریف نکرده بودند. در مقابل، نیروهای کردی پی. وی. دی و ی.پ.گ به متحدان میدانی اصلی برای آمریکا در معادلات میدانی سوریه تبدیل شده بودند.

ترکیه همچنین اتحاد مشابهی با ایران و دولت مرکزی عراق در تهدید امنیتی مشترک کردی داشته است. این سه کشور منافع مشترکی در مبارزه با تحركات تروریستی پ.ک.ک و پژاک و مقابله با جاه‌طلبی‌های رهبران اقلیم خودمختار کردستان عراق در تأسیس یک دولت مستقل کردی دارند. باوجود این، همچون شراکت راهبردی شکننده با روسیه، همکاری ترکیه با ایران مشروط به یک محیط امنیتی خاص بوده و منافع مشترک محدودی در مبارزه با تروریسم کردی در محیط همسایگی خود و همچنین موازنه‌سازی علیه اتحادهای رقیب منطقه‌ای همچون ائتلاف عربستان سعودی با امارات متحده عربی و مصر دارند. به‌رغم نزدیکی راهبردی ترکیه و ایران در سال‌های گذشته، دو کشور همچنان رقیب ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی یکدیگر در منطقه قلمداد می‌شوند و منافع امنیتی متعارضی در معادلات در حال تغییر کشورهای همسایه از جمله سوریه و عراق دارند. با وجود این، در راستای تأمین استقلال راهبردی، واقعیت این است که آنکارا دیگر به تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای و منافع ملی خود از دریچه دیدگاه‌های غرب‌گرایانه نگاه نمی‌کند. با چندجانبه‌گرایی و گسترش روابط راهبردی با قدرت‌ها و نهادهای غیرغربی، آنکارا به دنبال ابزارسازی برای موازنه نرم علیه قدرت‌های غربی است

تا هر چه بیشتر بتواند استقلال راهبردی خود را در راستای تثبیت موقعیت ترکیه به عنوان یک قدرت منطقه‌ای تأمین کند.

تلاش برای استقلال راهبردی از سوی دیگر نیروی محرکه سلطه‌طلبی ترکیه در محیط پیچیده منطقه‌ای بوده است که به نظر می‌رسد بر اساس مقدمات ملی و محدودیت‌های محیطی این کشور فرمول‌بندی نشده است (کوک، ۲۰۱۸). به عبارتی دیگر، رهبران ترکیه استقلال راهبردی را در گرو تبدیل شدن به یک قدرت نظم‌ساز منطقه‌ای تفسیر می‌کنند تا در مقابل قدرت‌های بزرگ به‌ویژه متحدان غربی خود عرض اندام کنند و از جایگاه مستقل و هم‌ترازی با آن‌ها تعامل داشته باشند. ترکیه با عنایت به قابلیت‌های مادی و قدرت نرم خود به‌طور فزاینده‌ای خود را در جایگاه یک بازیگر محوری در منطقه قرار داده است. اما تجربه ترکیه در خاورمیانه بعد از ۲۰۱۳ محدودیت‌های نفوذ یک «قدرت میانه»^۱ را برجسته ساخته است، به‌ویژه اتخاذ رویکردهای تک‌جانبه‌گرایانه در یک منطقه‌ای که قدرت‌های جهانی همچون آمریکا، روسیه، چین و همچنین قدرت‌های منطقه‌ای رقیب مانند ایران، عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی حضور راهبردی دارند. در چنین شرایطی، ترکیه به عنوان یک قدرت میانه قادر به نظم‌سازی ژئوپلیتیکی و کسب جایگاه رهبری منطقه‌ای نبوده است. اجماع قابل توجهی میان پژوهشگران مطالعات ترکیه وجود دارد که برآورد راهبردی رهبران حاکم از معرفی ترکیه به عنوان یک بازیگر مستقل در نظام بین‌الملل و نظم‌ساز منطقه‌ای بر اساس الزامات رفتاری و گفتمانی یک قدرت میانه نوظهور تعبیه نشده است (انیس و ویلماز، ۲۰۱۶ و اوغوزلو، ۲۰۱۸).

۷- نتیجه‌گیری

با فروپاشی امپراتوری عثمانی، حکومت‌های مختلف جمهوری ترکیه به اهمیت مشارکت در ساختارهای حکمرانی جهانی پی بردند. تمایل تاریخی ترک‌ها در تبدیل شدن به عضوی از تمدن غربی و محوریت قدرت‌ها و ارزش‌های غربی در ساختار حکمرانی جهانی بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم، حضور در اتحاد یورو-آتلانتیک را به یک اولویت استراتژیک برای رهبران ترکیه تبدیل می‌کرد. با وجود این، در هزاره جدید، بسترها و پیشران‌هایی که به پیوندهای راهبردی ترکیه با اتحاد فراآتلانتیکی در قرن بیستم شکل می‌داد متحول شد و غرب‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه به‌ویژه بعد از ۲۰۱۰ به‌طور فزاینده‌ای به چالش کشیده شده است. تحول در ارکان، بازیگران و ارزش‌های ساختار حکمرانی جهانی معاصر رهبران ترکیه را به بازاندیشی در نقش و جایگاه سنتی ترکیه در نظام در حال تغییر بین‌المللی ملزم کرده است. عقب‌نشینی از تعهدات راهبردی به اتحادی که سلطه آن در

ساختار حکمرانی جهانی متزلزل شده در واقع از خروجی‌های ظهور یک نگرش راهبردی جدید در تلقی از ترکیه به‌عنوان یک قدرت نوظهور در نظام بین‌الملل پسا‌غربی است.

تحول در موازنه قدرت بین‌المللی و برجسته شدن روند افول هژمونی ایالات متحده موجب تغییر نقش خاورمیانه‌ای آمریکا و تضعیف کنشگری راهبردی آن در شکل‌دهی به معادلات ژئوپلیتیکی خاورمیانه شده است. این تغییر با ایجاد خلأ قدرت و نفوذ در منطقه، قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای را به نقش‌آفرینی فعال برای پیشینه‌سازی نفوذ در خاورمیانه ترغیب کرده است. اساساً خاورمیانه در دهه اخیر به پاشنه آشیل اتحاد فرآتلانتیکی تبدیل شده است. درحالی‌که در یک ساختار بین‌المللی تک‌قطبی، هژمونی منطقه‌ای آمریکا به نقش‌ها و انتخاب‌های راهبردی متحدان و مخالفان خاورمیانه‌ای آن شکل می‌داد، در وضعیت فعلی که از آن به‌عنوان جهان پسا‌غربی، پسا‌آمریکایی، یا چندقطبی یاد می‌شود، فضای کنشگری مستقل قدرت‌های منطقه‌ای گسترش پیدا کرده است. در چنین بستری، چالش اساسی صرفاً به تحول در روابط سنتی آمریکا و ترکیه و یا انتخاب ترکیه بین غرب و شرق محدود نمی‌شود، بلکه نمودی از تحول بزرگ در روابط بین آمریکا و متحدان اروپایی (شامل ترکیه) است که با ورود به یک محیط بین‌المللی چندقطبی به دنبال بازنگری در روابط فرآتلانتیکی با آمریکا و بازتعریف نقش بین‌المللی خود هستند.

در سطح سیستماتیک، بازتوزیع قدرت بین‌المللی و خلأ قدرت منطقه‌ای ترکیه را به بر عهده گرفتن نقشی فعال در معادلات محیط پیرامونی خود ترغیب کرده است. نظام جهانی کنونی با حرکت به سمت یک نظم چندقطبی فضای مانور قدرت‌های نوظهوری همچون ترکیه را گسترش داده است. هیچ قدرت هژمونی در محیط همسایگی ترکیه وجود ندارد اما چندین کنشگر کلیدی همچون آمریکا و روسیه در خاورمیانه و شمال آفریقا، اتحادیه اروپا در بالکان و شرق مدیترانه، روسیه در قفقاز و ایران در شامات حضور فعالی دارند که در مقابل منطقه‌گرایی فعال ترکیه محدودیت ایجاد می‌کنند. هر یک از این کنشگران در راستای توسعه نفوذ منطقه‌ای خود گام برمی‌دارند. قدرت‌های میانه نوظهوری همچون ترکیه که قادر به تحمیل ترجیحات هژمونیک خود بر دیگران نیستند، در مواجهه با چنین محدودیت‌هایی از ظرفیت‌های ساختاری قدرت‌های بزرگ و نهادهای بین‌المللی مانند بریکس و جی-۲۰ بهره‌برداری می‌کنند تا به جایگاه موردنظر در صحنه بین‌المللی دست پیدا کنند.

در شرایط نوین بین‌المللی ترکیه هم‌زمان دو برآورد از نتایج منطقه‌گرایی فعال خود در قبال غرب و به‌ویژه آمریکا دارد. نخست اینکه بحران‌های چندگانه در اتحاد فرآتلانتیکی و تضعیف قابلیت‌های

کشگری قدرت‌های غربی در مناطق مجاور ترکیه از بالکان گرفته تا خاورمیانه مانع از مداخله مستقیم و تأثیرگذار آن‌ها برای نظم‌سازی و تعیین قواعد بازی در محیط پیرامونی ترکیه می‌شود. از این رو، ترک‌ها با حضور فعال در معادلات در تغییر منطقه‌ای برای پر کردن خلأ قدرت و نفوذ و همچنین بازنمایی از نقش خود به عنوان یک قدرت تأمین‌گر امنیت و ثبات منطقه‌ای معتقدند که غرب دیر یا زود نقشی راهبردی در سیاست خاورمیانه‌ای خود به ترکیه می‌سپارد. دوم، ترکیه به هر میزان که در معادلات مناطق پیرامونی خود از لیبی و شرق مدیترانه گرفته تا سوریه و قفقاز جنوبی درگیر می‌شود و متعاقباً در میز مذاکرات حل و فصل مناقشات می‌نشیند، ابزارهای چانه‌زنی سیاسی و اهرم‌های فشار آنکارا در تعامل با متحدان غربی تقویت می‌شود. به این معنا که بخشی از منطقه‌گرایی فعال ترکیه در محیط پیرامونی با هدف ایجاد تغییر در رویکردهای سنتی متحدان غربی در قبال ترکیه، بازیابی جایگاه سنتی خود در ساختار راهبردی اتحاد فرآتلاتتیکی، و به رسمیت شناختن منافع و دغدغه‌های امنیتی ملی این کشور دنبال می‌شود.

در عین حال، ترکیه از پیامدهای گذار در نظام بین‌الملل و نقش فزاینده قدرت‌ها و نهادهای شرقی در ساختار حکمرانی جهانی برآورد هم‌زمان فرصت و تهدید دارد. در چنین شرایطی که شاهد جابه‌جایی قدرت و ثروت جهانی از غرب به شرق و افزایش نقش قدرت‌های شرقی همچون چین و روسیه در تعیین دستور کارهای بین‌المللی هستیم، رهبران ترکیه با نزدیکی راهبردی به قدرت‌ها و نهادهای شرقی به دنبال ایجاد هم‌سرنوشتی با زنجیره‌های جهانی ارزش شرق-محور هستند تا در یک جهان پساآمریکایی از دستاوردهای آن بهره‌مند شوند. از سوی دیگر، ترک‌ها با نزدیکی به شرق سعی در تأثیرگذاری به شکل دهی قواعد، هنجارها، و دستور کارهای نوظهور بین‌المللی دارند تا تعارضی با منافع راهبردی و امنیتی این کشور نداشته باشند. در سطح منطقه‌ای، ترکیه همچنین منافع مشترکی با قدرت‌های غیر غربی در توسعه همکاری‌های امنیتی-دفاعی به ویژه در محیط پیرامونی خود پیدا کرده است.

منابع

فارسی

سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۵)، «نظام بین‌الملل و ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۵، ۱۳۹-۱۰۱.

- گل محمدی، ولی (۱۳۹۸)، *ادراک رهبران و سیاست خارجی ترکیه*، تهران: انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی و تحقیقات راهبردی.
- گل محمدی، ولی (۱۳۹۸)، «برخورد نقش‌ها در خاورمیانه و تنش در روابط آمریکا و ترکیه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ۲۲ (۸۵)، ۱۰۷-۱۳۳.
- گل محمدی، ولی (۱۴۰۰)، *در جستجوی استقلال استراتژیک؛ سیاست خارجی ترکیه در عصر گذار نظام بین‌الملل*، تهران: انتشارات موسسه ابرار معاصر تهران.
- گل محمدی، ولی، سجادی‌پور، سید محمدکاظم و دیگران (۱۳۹۵)، «اردوغانیسم و فهم سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نوزدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۵، صص. ۶۹-۹۲.
- موسوی شفاپی، مسعود؛ منفرد، قاسم (۱۳۹۸)، «نئوجکسونیسم؛ الگوی سیاست خارجی آمریکا در دوران دونالد ترامپ»، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، ۱۵ (۵۳)، ۱۷۹-۱۴۶.

لاتین

- Alemdar, Ahmet. (2020), "Rus Paralı Asker Grubu Wagner Tarhuna'dan Geri Çekildi", *Defence Turk*, July 22.
- Altunisik, Meliha and Lenore G. Martin (2011), *Making Sense of Turkish Foreign Policy in the Middle East under AKP*. *Turkish Studies*, 12 (December): 569-587.
- Aybet, Gulnur. (2018), *Turkish-US relations: Waking up to the grave reality of unrealistic expectations*, *Daily Sabah*, published, 28.07.2018.
- Barkey, J. Henry. (2016), *Erdogan's Foreign Policy Is in Ruins*, *Foreign Policy*, February 4.
- Barnett, Michael and Emmanuel Adler, eds. (1998), *Security Communities*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Boyle, Michael J. (2016), *The Coming Illiberal Order*, *Survival*, 58, no. 2: 35-66.
- Cook, Steven. (2018), *Neither Friend nor Foe the Future of U.S.-Turkey Relations*, Council on Foreign Relations Special Report No. 82 November 2018.
- Cooper, Andrew F. Bessma Momani, and Asif B. Farooq, 2014, *The United States and Bahrain: Interpreting the Differentiated U.S. Responses to the Arab Spring*, *Digest of Middle East Studies*, 23, no. 2 (1 September 2014): 360-84.
- Darwich, May. (2018), *Great and Regional Powers in the Middle East: The Evolution of Role Conceptions*, *The Project on Middle East Political Science (POMEPS)*, No.34 March, 2019.
- Davutoğlu, Ahmet. (2012), "Türkiye Merkez Ülke Olmalı" [Turkey Should be a Pivotal/Central Country]. *Radikal*, September, 26.
- Defense News. (2018), "Turkey Goes European for Indigenous Air Defense System," January 8.
- Erdoğan, Recep Tayyip. (2012), "Erdoğan, AB dönemi Başkanı Danimarka'nın Ankara Büyükelçisi Hoppe'yi kabul etti". *AKP Official Web-site*. *Baskani-danimarkanin-ankara-buyukelcisi-hoppeyi-kabul-etti/3992* (accessed, 27.09.2011).
- Goldberg, Jeffrey. (2016), "The Obama Doctrine," *The Atlantic*, April 2016.
- Haass, Richard N. (2018), *The West Must Face Reality in Turkey*, Project Syndicate, August 15, 2018.
- Haugom, Lars. (2019), *Turkish foreign policy under Erdogan: A change in international orientation?* *Comparative Strategy*, 38:3, 206-223.
- Ikenberry, G. John. (2018), *The end of liberal international order?* *International Affairs*, Volume 94, Issue 1: 7-23.
- Kamrava, Mehran. (2018). *Hierarchy and Instability in the Middle East Regional Order*, *International Studies Journal (ISJ) / Vol. 14 / No. 4 / Spring 2018 / pp.1-35*.

- Mearsheimer, John J. (2019), Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order, *International Security*, Vol. 43, No. 4 (Spring 2019):7-50.
- Oğuzlu, H. Tarık. (2018) "Turkish Foreign Policy in a Changing World Order," *AllAzimuth* 0, no. 0 (2018): 1-13.
- Oniş, Ziya and Şuhnaz Yılmaz. (2016), Turkey and Russia in a Shifting Global Order: Cooperation, conflict and asymmetric interdependence in a turbulent region, *Third World Quarterly*, 37, no. 1: 71-95.
- Posen, Barry R. (2018), The Rise of Illiberal Hegemony. *Foreign Affairs*, February 2018.
- Ryan, Curtis R. (2019), Shifting Alliances and Shifting Theories in the Middle East, in *Shifting Global Politics and the Middle East*, Project on Middle East Political Science (POMEPS) Studies 34: 6-14.
- Singh, Michael and James Jeffrey. (2018), The U.S. Alliance With Turkey Is Worth Preserving, *Foreign Policy*, March 19, 2018.
- Valbjørn, Morten. (2019). Global/Regional IR and changes in global/regional structures of Middle East international relations, *The Project on Middle East Political Science (POMEPS)*, No.34 March, 2019.
- Yeşiltaş, Murat. (2020), The Rise of Turkey's 'Military Activism': The Causes, Context and Strategic Implications, *SETA Publications*, No. 69. 288-333.



Transition to the Post-American International System and the Transformation of the US Strategic Relations with the Middle East Allies (Case Study of Turkey)

Vali Golmohammadi

ABSTRACT

As the international environment evolves, the geopolitics of the Middle East is shifting from a post-Cold War American order to a post-American one. A situation that has encouraged regional and supra-regional powers to play an active role in changing regional politics. In the meantime, the emergence of a global multipolar order has plunged Russia and, to a lesser extent, China into the great Middle East game, further complicating the situation in the region, all of which means that other Middle East equations are not based on US unilateralism anymore. Developments after the Arab revolutions show that the American era in the Middle East is over. And with the decline of American influence in the region, regional governments no longer look to it as a source of order and security. In such a situation, each of the regional powers, by redefining its strategic role and position in the Middle East, which was once based on the model of friendship and enmity with Washington, seeks to shape the geopolitical order of the region based on strategic interests and initiatives. They are themselves. The most important outcome of such a situation is a shift in US relations with its strategic allies in the Middle East, which no longer aligns its priorities and interests with US strategic preferences. This present study aims to establish a significant link between structural changes in the international system and changes in US-Turkish strategic relations. This research tests the basic idea that the decline of US hegemony in Turkey's periphery has changed Turkey's regional role and led it to pursue strategies independent of Western allies to redefine its position as a regulatory regional power. , As it strengthens the pioneers of the transition to a post-American order in the Middle East.

Keyword: *People-Oriented Defense-Security Actors, Iraq Hashdoshabi Syrian National Defense Force, Islamic Republic of Iran, ISIS*